



۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب \_\_\_\_\_

مؤلف \_\_\_\_\_

مترجم \_\_\_\_\_

شماره قفسه ۱۶۴۰۲

شماره ثبت کتاب ۲۷۵۶۷

جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب \_\_\_\_\_

مؤلف \_\_\_\_\_

مترجم \_\_\_\_\_

شماره قفسه ۱۶۴۰۲

شماره ثبت کتاب ۲۷۵۶۷

جمهوری اسلامی ایران

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰



۱۹۴۲

۲۰۷۵۶۷

این کتاب تاریخ عربستان

را که تالیف جناب مستطاب آقای محمد ابراهیم

دام قیامه العالی است دوست عزیزم آقای میرزا اسد

نظر بساعت و همراهی با تحریر رسم یادگار

نوشته اند خداوندشان را توفیق بخیرداد

صفر الحظرفر سنه ۱۳۳۵





بسم الله الرحمن الرحيم

بغضانی عربستان و قافل عرب

جزیره العرب یا عربستان خلیفت مسیحی دریاچه درونی نهر دای صحاری را شرح کرده که  
 گاه بگاه واحد در آن دیده شود و از برای کوچکی است و در واقع مناسب تر آنست  
 که آنرا جزیره افریقا بنامند در مواضع کوهستانیست و جای حاصلخیز و قابل آبادی آن همان  
 مواضع است با دانی در آنجا کم چار و خشک است و باید از چاه شخص آب کشند هر گاه  
 آن خشک و سالم است و محسوس آنی که که عمده خرما و انجیر و انار و قهوه و پنجه و کندر  
 است و این محسوسات فقط در دریاچه میاید و بین دریاچه و صحرائی است که طای  
 آن موقوف و در دستر باشد

درب ملک خود را به پنج قسمت تقسیم میکردند چهار تنها همه نجد عرب و  
پانزدهم و یمن و دین بهترین نقاط عربستان است  
و آنها در وسطها عربستان را که قسمت نکردند

شمال غربي	<i>A rabie petrice</i>
" شرقي	<i>A rabie deserte</i>
جنوب غربي	<i>A rabie Heursense</i>

میرزا

25

سبا چند بار داشت یکی از ایشان **رحمته** نام داشت دین تائیس دولت بود  
خبری نموده و ملک ایشان را قتل کرده (جمع تیغ) از این ملک **ایمده** بود  
که بعضی در زمان حضرت سین که بواسطه بدد از وجود او خرافات و اوهان  
حق آورده ترویج نموده قریب یک ماه قبل از اسوم کی از تباها سیمین را از  
موقوف شد جشیا بخوان سعادت ایشان بین تاحه تباها موقوف کردند و آنجا سبقت  
یافتند یکی از ایشان **ابرحه** بود و در ضاکیای مغربی ساخته و بنواست  
آنرا عرض که هر کس در عرب و عقیقت شده بجایان اعزامی کردند **ابرحه** ثور  
فرستاد و آنجا را خراب کنند خانه مرغ های را بپایان فرستاد که هر یک را می داشته  
و بر لشکریان **ابرحه** انداختند آنها را کشند و **ابرحه** در این وقت سوار فی مسعود  
نام بود با نواصل و نواقله او قتل و **ابرحه** را صاحب فیض و آن سال را عام فیض گویند  
و هرسال تولد حضرت رسول بود و بعضی گویند صاحب فیض را از آنکه دانسته اند چه  
ذکر است که اول دفعه مرض آمده و عام فیض بروز کرد

چون میبازد دست جمشید بخت آید بختی از جمشیدان موسوم بسیف این دی بخت  
نزد او شیرانی قهر است و داور و او لشکر فرستاده جمشید را بیرون کرد و از وقت  
ممن در محبت ایران بود تا موسوم آید

پیر و میر شهاب الدین نام داشت و مسلمند از او و او فرزند یکی مرگ خان نام  
که گویند از نسل عرم نام بنشد و مسیحی و تابع قیامه بودند تا وقتیکه شام بتصرف

مستطوع

عرب بقصد خودشان تقسیم بوده عرب بایده عرب غراب عرب شتر  
عرب بایده در قدیم بوده و از آنها کسی باقی نمانده و از او احسان خندان پیری سمرقند  
بعضی افسانه از ایشان نقل شده و بعضی مطالب هم در قزوین از ایشان مذکور است  
قبایل عربی **علاء و محمود و طسم و جکین و خراجم و عیالقه**  
پایان شده اند قوم طائفی شده است که در حدی باقی بعنوان پشت ساخت دقصری  
ندارد و جاحسیر ولی پنجم در دود بانی پشت در گذشت و گویند آن باغ از انظار بایده  
شد قوم محمود آنکه حاکم سیمرغ بر ایشان مبعوث شد و بدعا گشتی را شتر حامله نمود ولی  
قوم بدایت نداشتند و آنکه شتر را کشند لغت بادی بر ایشان وزید و چاک شدند و سیمرغ  
سیمرغ را یافتند ولی بعد مصریان ایشان را اخراج کردند و بنی اسرائیل آنها را پاک  
کردند و آن اهالی که باقی مانده اند و فرستاده غاریه را در دود و قحطان عرب  
اصولانند و **عرب مشرقیه** در دود و **خندان بن اسمعیل قحطان** از دود  
نام بن نوح بوده سردار **عرب** گویند اول ماطی به اسان عربست یکی جو  
از دود و **عرب عبد الشمس** پادشاهی مجبور بود و او را **سبائ** نیز میگویند  
شهر بسیار با اسم خود درین ماست و **محسن شمر ناب** را و شاید که شخص ناب  
همان سبب باشد دودی را که با نود بسیار محکم برای جرگه کشی از آب که و آنرا **عرق**  
میگفتند بعد از سبب آنکه از خواب کرده و گویا آنرا که کسی بعد از آن میخورد  
باری از آنوقت بنی سبب متولد شدند و بعضی احتمال میدهند پس عرق بنی سبب میزند

مسئله داده و انوارک مقروض شدند

و در حرکت حصره که بت سرعت بودند و در میان ایشان بعضی اندک از معبرین آنها  
جذبه آتایش است که بچو و جانگیر بوده و کجاست خواهر او را قتل  
یا خادم او عذبی قصه معروفیت یکی از بزرگ حبزیره را بنده مغلوب و  
قتل نمود دختر او معروف بلکه از تاج و عهد انتقام برآید و از بنده خویش کردید  
او رفقه او را نزدیک کند بنده فریب خورده رفت تا او را کشت عمر بن عدی  
خواهر او برای توفی عاشقته فرستاد او و قطار شری را گرفته و الجبار آنها که ندوده  
که کلام دودر مسیح قرار داد و سپس این فاقه بفران تجارت بفرز تا رفت و مرد و نیکه داخل  
و الجبار بودند بیرون آنها قهر کنده از او فرستند و مکه خود را بسوم کرد عدی از قبیل بنی نهم  
بود لفظ عمر بن عدی رئیس بنده نهم است ایشان را کشتا و درو نیز میگویند و آن  
که درین سامانیان و تابع آنها بوده اند از حرکت شادمانه یکی نهمان که بصرام که نزد او  
برورده شده و خورق و سند شری را ساخت و دیگر پیش منذر که برام با عظمت یافت  
و دیگر امرا القس که ستمار ستمگری برای او ساخت و او ستم را از برای قصه  
بخیر انداخت و دیگر منذر بن منذر بن ما و آنها که حکایت موز مشرور و دیگر  
تعلق و دوست شادمانه و خالد بن و لید متفرق کرد

دیگر از ملک عرب کوک کیند و برده اند که در دستش داشته اند امر اقصین شاعر  
از ایشان است قبیل مذکور و بسیاری قبیل دیگر از اولاد و عرب بن قحطان

مستطوع



بوده اند که اصل ایشان ازین بود ولی همان پسر دیریم موسوم به خیر قسم داشت  
 و او را او چنان را آباد کردند تا وقتی که حضرت ابراهیم اسمعیل و هاجر از بابت  
 صد ساره بخارج آمدند و معاشرت اسمعیل با برادرهای خود که با هم کعبه ساخت اسمعیل و  
 برهم مواضعت کرده و او را به اسم جدی و کنیا عرب بودند مستحب گویند  
 بعد از اسمعیل بیادانت کعبه بدست بنی خزاعه از اعراب عرب افتاد و تخته شده  
 تا اینکه قریش که از او و عذنان ابن اسمعیل بودند داشت کعبه را پس گرفتند  
 وضع از آنکه عرب دو قسم بودند بعضی از این حضار یعنی شهری بودند و تجارت  
 و زراعت میکردند و برخی اهل بادیه بودند و در غنیمت سر میبردند و مطلق و شوق یعنی  
 نقل مکان میکردند و کارشان غنیمت داری و غنیمت بود قایل بودند منفرد از یکدیگر کرم  
 شیخی یا امیری داشتند و بسیار با یکدیگر جنگ میکردند و بجای خری نزاع میزدند  
 و غالباً نزاعها طول میکشید و خوشحالی و کینه نشی امری بود با نزاع برای آنکه  
 با تشبه نزاع کمتر واقع شود و چهارده از مال جنگ را حرام کرده بودند و جب  
 ذی القعدة ذی الحجه محرم

صفات حسد عرب با قضای بدویت و اسبانی شجاعت و همان نوازی کرم  
 و صحت و دل و هنرشان استدلال صلاح مخصوصانیزه و تیر و معایب ایشان غفلت  
 خردت نخوت قنوت کینه جوی قمار و شرب و کثرت ازدواج بود  
 و از عادات قبیه ایشان اینکه و خرمای خود را زنده بگویند و معارف ایشان

مخفی

مخفی از نجوم و هفت و تیر خواب و تاریخ و انساب زیرا که در خط انساب  
 میگویند و شرافت نبی قید و مختار بودند از خاصای عرب فصاحت و فصاحت  
 و شاعری بود که در میان ایشان بطور وفور و کمال بود بسیاران ایشان و اهمیت  
 میگذاشتند و در هر قبیله که یک نفر شاعر و مدح مداند انساب شرافت قبیله  
 بود و با و مبادات میکردند زیرا که مخارقی قبل را شاعران ذکر میزدند و غنیمت  
 میکردند و مدوح شعرا معتبر و سرافراز بود و کسی را که هیچ میکردند نکین و خفیف  
 میشد هر سال در سق عکاظ نزدیک مکه دهه دایقه تمام قبیل عرب جمع میشدند  
 عده مرکب و تجارت اشعار خود را میخواندند و اشعار که رحمان بیافست نوشتند  
 کعبه میخوانستند و اخبارا معلقات گویند

### شرح حال حضرت رسول

ولادت حضرت بقول معروف روز دوازدهم ربیع الاول عام الفیل ۵۷ میروی  
 سال هجری دوم سلطنت اوشیروان مکه واقع شد پدر حضرت عبدالله ابن عبدالمطلب  
 بن اشم بن عبد مناف از قبیل قریش مدینه بنی اشم از اولاد عذنان بن اسمعیل  
 بود مادر حضرت آمنه بنت وهب بود در مروج ولادت حضرت خواتمی منقول  
 است از جمله ایوان کبری منزلزل شده چهارده ستون خراب شده و آشکوه  
 فارس خاموش گردید و دریا چه سازه خشک گشت بقولی عبدالله قبل از ولادت  
 حضرت در گذشت بقرنی دوسال یا دوماه بعد بهر حال از طفولیت یتیم بود و از

اند همراه بودند و در بهیت و نج که میخیزد خوله که از زنان مضافت  
 متول قریش بوده حضرت را با مانت از تجارت شام فرستاد و او را مروت  
 خود را در کمال خوبی انجام داد و بکمال مروت و جود که از حضرت علی رضی و فرستاد  
 و خوشوقت شده بخواست او را آمد و در هر یک مجلس ساله و میوه بود و صامت خد که بود  
 حضرت زنی دیگر گرفت و او صیت و با صیت و پنج سال با حضرت بود و تمام  
 اولاد حضرت فرزند ابراهیم و اسمعیل و هاجر و خدیجه شد از خدیجه بود وقتی قریش  
 عهدی را که سابق بسته بودند که در اهل مکه نگذارند کسی ظلم شود محمد کردند حضرت  
 در این معاهده همراه شد و آن معاهده را (حلف الفضول) گویند و تمسک حضرت می  
 و خاله بود قریش کعبه را خراب کردند بواسطه اینکه کوتاه بود میخواستند جزیره را  
 در تجدید صهارت چون نوبت نصب جبر الاوس رسید بقرینه خدیجه هر کدام مدعی بودند  
 که بدست خود آنرا نصب کنند نزاع افتاد پس قرار دادند که هر کس اول از  
 در مسجد الحرام داخل شود او را حکم قرار دهند اتفاقاً حضرت داخل شد او را حکم قرار دادند  
 سنگ را در باره گذاشتند و هر قبیله یک گوشه آنرا گرفت و چون موضع نزدیک  
 شد حضرت خود سنگ را برداشته بقریش گذاشت

کمی بعد از این واقعه علی ابن ابی طالب را که شش ساله بود در کنف رعایت قریش  
 گرفت برای تحفیف رحمت ابی طالب و عباس عم حضرت فرزند دیگر ابی طالب  
 را که جعفر نام داشت اختیار کرد حضرت غالب اوقات قریش را به نظر و نقل

عبدالله خرج شتر و یک کبوتر غنای خانه بود عبدالمطلب بدیش متغزل او شد  
 و حسب الریم باینه سپرد و وایه که حکیمه نام داشت حضرت با باده برود و آن  
 وایه از قبیله ضحیمه عرب بود حضرت در ساله با مرادان رضای خود در صحرا بود  
 نفر قید قریش آمده او را گرفتند و سینه او را شکافته خری بستند گویند آن دو نفر  
 بغیر پوش ملک بودند قلب و احشاء حضرت را بر روی آتش میزدند و یک کوزه  
 و کای خود گذاشتند حلیه بعد از این واقعه ترسیده حضرت را بکینه نزد مادر و برادرانش  
 ساکنی آنهم بود و فاجت کرد و جانش عبدالمطلب حضرت را نگاه میدارید و آن دوسال بعد  
 او هم در گذشت کفالت حضرت بقریش ابی طالب رسید و داشت کعبه در بیت  
 قریش نیز داشت تجارت هم میکرد و در هر یک گشت امور تجارتی شام میرفت حضرت  
 نه ساله و بقرنی دوازده ساله بودند گویند در نظر قرنی نزدیک دمشق بهی بخیر نام بود  
 و او بعد از صفت حضرت را شناخت و خاتم نبوت را بین کتفین او دید و با ابی طالب گفت  
 این طفل را از محو خطا کن که اگر بحال او مطلع شوند با او آسیب رسانند ولی او را  
 بمقامی عالی خواهد رسید باری حضرت عده در حال صوری مروا کنی و حکم حسن  
 مجاوره و صداقت و امانت داشت با نواسطه او را محمد و امین لقب داده بود  
 و قبل از این لقب او را محمد یتیم میگویند در چهارده سالگی با اتمام خویش در عرب  
 آنجا که بین قریش و بنی نضیر واقع شده بود همراهی کرد و این جنگ قریش  
 غالب شدند و جوانی حضرت شبانی کرده و بعضی زود خورد و هم که طایفه او کرده



در امر سگزارانند و البته از دست سرستی و صلوات هر طایف و نزدیکیان خویش  
شمار بود هر سال یک ماه بکوه جبرائیل که قریب یک فرسخی که است میرفت و در  
غار بیجاوت مشغول میشد سالی که سن حضرت یحیی و یک ماه حاصل و ندر رسیده  
بود ده و بیست و یک سال از او میگذشت که ستم سلطنت یرویز بود به قتل اوست و  
شبی جبرئیل با او ظاهر شد او را امر خواندن سوره علق نکرد و حال آنکه حضرت  
خواندن نمیدانست چنانکه او را بختی اُحی میگزید حضرت آن سوره را از جبرئیل  
آموخت و گویند جبرئیل مرتقب و حضور نماز را بجزرت یاد داد و در وقت حضرت نزد  
خدا که آمد و مطلب را اظهار کرد خدا که گفت تو سقیری و به لعنم خود را اظهار  
کرد و او دیکت انجیل و توبه و در قرآن تو حق نظر داشت و تصدیق قول خدا که  
را نمود پس اول ستم که حضرت ایمان آورد خدا که بود و دومی علی ابن ابیطالب  
که ستم او را در آن هنگام از نهالی باز ده سال گذشته اند ثالث بقول معروف این  
عاشق است که غم حضرت بود او را آزار کرده بود بعد از یحیی و عثمان ابن عفان  
و عبدالرحمن ابن عوف و صدیق ابی وقاص و طلحه و زبیر با سلام و آورد آمدند  
به سال اسلام نهان بودند تا اینکه خداوند بجزرت امر باظهار نبوت کرد و امتداد آن  
داد که اقربا و خود را دعوت کند حضرت بکوه صفار رفت و کان خود را جصع کرده و  
گفت ای مرا صادق میداند گفتند بی گفت من رسول خدا هستم خدا را پرستید و از  
بشخص دست کشید و گرنه عذابانی شدید خواهد داشت ابو لکب که یکی از اصحاب

حضرت بود باو بدگفت بعد از آن حضرت یعنی فرموده عزالی حاضر کند و خوش زادوت  
نماید چنین کرد مدعوی خدا خورده میرشد و حال آنکه خیلی مختار بود لهذا ماه  
بوتکب گفت محمد ما اسحر کرد پس خدا شرفی شد و حضرت اظهار  
مطلب نکرد بعد مجدداً این مجلس را فراهم آورد و گفت یکس شتر از من شما  
خردنا و آخرت نبرند خدا من امر کرده که شما بگوی او دعوت کنم نیست از شما که  
که دین کار من لبت کند و برادر من و دومی من و خلیف من باشد عیفت آنکس  
منم حضرت فرمود این شخص برادر من و دومی من و خلیف من هست حرف او را  
بشنود و اطاعت کنید جماعت خندید و باو طلب گفت محمد ترا طبع ماه  
سرت کرد باری حضرت دعوت خود را می نمود و محض خاطر ابوطالب کسی جز آن  
تشریف او نمیداد تا اینکه حضرت ایشان را غیب بفرمود و صلات کرد و بیت پرستی  
آنهارا عیب گرفت آنوقت عداوتشان زیاد شده نترس ابوطالب نقد و گفتند یا  
اورایع کن ما را مکن تا ما از محمد او را ایم ابوطالب بیست ایشان را رد کرد و فقه  
و قوم آمدند که اگر منع کنی با او تو جنگ خواهیم داشت تا یکی از طرفین چو ک  
شود ابوطالب ترسیده و مطلب را بجزرت اظهار کرد فرمود اگر خویشید درین و  
ما را و یار من بگذارند دست بر نخواهم داشت پس چون حضرت تصور کرد که  
ابوطالب او را راکده گیریمت و عذرش ابوطالب او را عذر کرد گفت هر چه خدای  
بکن و اسوده باش که ترا را نخواهم کرد و قریش و اهل کعبه چون از وضع حضرت

نایس شده با ستم و او چون او را راز و افست مروان اورداختند و در آن  
کار مبالغه کردند مخصوص درباره متنفضین یعنی کسانیکه تجاره و قهر و کس بودند  
و صفت اوست کنندگان را مستهین میکنند و آشتی آنهایی را بترس که تمام  
حضرت بود و دیگری این **هشتم** که ملین اورا ابو جحش گفته داده اند چون یکی  
معانین بی اندازه شد حضرت ملین اجازه داد که به **نهم** بجزعت کنند و  
مهاجرین از زن و مرد تقریبا صد نفر بودند و این سال خمس از بنوت بود و سال دوم  
از انصار و عت قریش هر چه مهاجرین را از بنجاتنی **دهشتم** با شاه خواران  
مطالبه کردند اصفانی کرده همراهی نمودند چون ابو جحش چنین شد بکفرت کرده بود حمزه  
عسم حضرت علی عسم او اسلام قبول کرد و چنانی ابو جحش را با یکی خود شستگی  
بعد از آن **عشر** که مردی غلیظ و قوی را حضرت شد العداوه بود قصد قتل نمود  
حضرت شمشیر برداشته بیرون رفت درین راه شخصی از او پرسید کی میروی  
گفت بقتل محمد میروم جواب داد بهتر آنست که اول خانه خود را اصلاح کنی  
چرا که خواهر تو و شوهر تو و پسر تو قتل شده اند عمر بخانه برگشت اشخاصی که در آن  
شد قرآن میخواند خواستند از او نهان کنند فهمید و خواهر خود را زده و زنی قرآن را  
بزرگ گرفت و خوانده از آن کلمات تبار شد و گفت محمد کیست تلاش  
دادند خدمت حضرت رفت اتباع حضرت از دیدن او ترسیدند شد آن قبول نمود  
اسلام کرد حضرت و ملین که اسلام محمد را پسندید خوش شدند زیرا که از بزرگان قریش

بود و قتی القلب و با غم بود عداوتش مفرود و دشمنی عهد و پیمان شکست  
خوابانان کن اسم را نغمه با این هشام چون قریش داند اسام و شیرع  
و ترقیت برای اینه بنی ناسم و بنی مطلب از حق حیات میگردند  
جمع شده عهد کردند که هر قسم روابط خود را با ایشان قطع کنند یعنی معاودتگاه  
و بنا که با ایشان نهند و این عهد را صحیفه نوشته در کعبه قرار دادند بنی ناسم  
دور ابو طالب جمع شده بخارج که رفتند در محلی که معروف به شعب ابو طالب  
است بصوت و شقت و تکرار بدت در سال زندگانی میگردند آقا ابو طالب  
از ایشان جدا شده باقریش همراه بود عاقبت بعضی از قریش برقت آمدند و گفتند  
صحیح نیست که ما مرقب باشیم و قید از ما در تکرارستی و قیاد باشد و با وجود اینکه بود  
ابو طالب و بعضی دیگر سخت استاده بودند و عهد و تقض صحیفه برآید و مقارن این  
وقت حضرت توسط ابی طالب با ایشان خبر داد که تمام خطوط صحیفه را غیر از اسم  
خدا نمویانه خورده است بنا بر این قریش صحیفه را پاره کرده عهد را نقض نموده  
و این در سال نهم یا دهم بعثت بود



حضرت مصیبت غلم بود و آن سال را عام الحزن نامیدند بعد از فوت ابو طالب بدقاری قریش با حضرت بیشترند و بجای پدرش حضرت به طائف رفت که از بنی تقیف کمک بخرازد ایشان هم دعوت او پذیرفتند بکنه توپان نمودند حضرت بکنه مراجعت نمود و در اوقات حج عرض نفس میکرد یعنی مردم را دعوت مینمود ولی با مخالفت قریش چندان مشرتقی حاصل نمیکرد سال یازدهم از بعثت در موقع حج حضرت پیش از آنکه از اهل شریب عرض نفس کرد اهل شریب غایب از قبیل اکس و خزرج بودند آن شمش نغمه که خراج بودند اسلام قبول کردند و ده داده دادند که اهل شریب را دعوت نمایند سال بعد در موقع حج اهل شریب دوازده نفر از حضرت فرستادند و در عقبه که کوچی است نزدیک کنه حضرت معیت کردند که بخوانند شرکت بنامند و در وی ذنبا کنند و او را بخوانند و این حاجت اول عقبه و سعت التاء گویند زیرا که در آن عهد می بود باری حضرت مصیبت نام را با ایشان همراه کرد که در شریب شریع اسلام را بجا میاموزد و در آنجا کار میفرست کرد و بجای حق اسلام قبول نمودند معراج رسول را در همین سال یعنی سال دوازدهم بعثت نوشتند سال بعد که یزید هم بعثت بود بغداد و در آن زمان و مرد از اکس و خزرج در موقع حج بدین حضرت آمدند و باز در عقبه حاجات واقع شد و در این دفعه بعیت کردند که حضرت را شریک و اطفال خود حفظ کنند اگر چه مجاربه باشد و حضرت دعوت ایشان را نداشت

در

مسجد آنی و خانه حضرت و زاد بخت حضرت با عایشه دختر ابوبکر و موافقت سلیمان و آن این بود که حضرت هر یک از مهاجرین را برادری از انصار خواند و علی را برادر خویش نامید سال دوم هجرت کعبه برای قبیله تعیین شد و روزه رمضان فرض گردید و حضرت فاطمه برادرت علی را و برای خواندن سلیمان را با نامز بنای آنان تعیین را با گذاشتند در این سال حضرت شروع بخرش قریش نمود و چند دفعه آدم فرستاد ولی نتیجه حاصل نشد اول دفعه که سلیمان غنیمت و اسیر گرفتند در محلی و موسوم به نخله نزدیک کنه بر ریاست عبدالله بن جحش و واقع هم انیال غزوه بدر است که ماه رمضان واقع شده از این قرار که کاروان مقبری از قریش ریاست ابوسفیان از شام بکنه بر میگشت حضرت بقصد ضبط آن کاروان با سید دینزده نفر بر روی رفت ابوسفیان متعنت شد بقریش خرداد و ایشان قریب هزار نفر بمحافظت کاروان فرستادند و همه بزرگان که در این موقع حاضر شدند فریقین در بدر تقایف کردند و آن محلی بود که در مدینه و مشن بر تزل چند نزدیک محاصر دیا و با سم چشمه موسوم بود حضرت قبل از قریش آنجا پیاده مکان خود را بخوبی مستحکم نمود ابتدا جنگ تن به تن کردند و حمزه و علی همان جنگ را بر سایرین قریش غلبه نمودند بعد از آن جنگ کتی در گرفت و قریش شکست ناخوش خوردند و هنگام فرار از آنها مقتول و همین عده اسیر شد از سلیمان چهارده نفر بقتل رسید از جمله مقبولین

داد اهل شریب باز گشتند و سلیمان که با حضرت به شریب مهاجرت کردند و فرمود حضرت و علی علیه السلام و ابوبکر از سلیمان کسی که نماند قریش خون از این امر مطلع شدند شورش کردند و حاجت بنا بر پای ابو جحش معصم شدند که حضرت را بقتل برسانند بدست چند نفر که هر یک از یک قبیل باشند تا خون او قحقی شود و از میان برود حضرت از این قصد مطلع شد و شبی که قریش میخواستند در وقت خواب او را بکشند علی با عباس خود بیس کرده در خواب خوابا میآمد و شبانه بخانه ابوبکر رفت و یک راهی برداشته و غاری در کوه ثور فرستاد و در آنجا پنهان بودند و قریش هر چه گشتند ایشان را نماند بیس از آن ازار پیروان آمد بهست مدینه رفتند نزدیک مدینه شخصی مسراقه نام نقیب ایشان میگردد و با رسیدن بیس دوم مرتبه بجای حضرت بخاک رفت لهذا محمد کرد که دست از نقیب بردارد و قریش برگرداند حضرت در قبا که قسمیه بود نزدیک مدینه چهار روز توقف نمود و آنجا اکس مسجدی ریخت بعد مدینه ورود کرد و اهل مدینه او را بخوبی پذیرفتند و مدینه که از کنه مدینه مهاجرت نمودند و در آنجا حصرین گفته میوند و مسکن مدینه که حضرت را باری کردند انصار خوانده میزند و قول معروف هجرت که اکنون بسند تاریخ هجرت سال بعد از بعثت حضرت بود در ماه ربیع الاول مطابق ۱۸ ذی القعدة ۲۲ هجری

وقایع سال اول توقف در مدینه که سال اول هجرت باشد بنای

مقبولین قریش ابو جحش آتیه و شبیه بودند و ابو جحش معصم که در کنه بود از شمش این خبر چند روز بعد مرد و در این موقع غایم زیاد بدست سلیمان بود افتاد که از جمله شمش موسوم به ذو القار بود و حضرت آنرا برای خود شربت و بعد به علی بخشید خلاصه این اول شریف بزرگ اسلام بود که اسباب قوت و قدرت سلیمان گردید همین سال محمود بنی قتیح که نزدیک مدینه بودند یکی از زنان سلیمان بی اقرار می کردند حضرت ایشان را محاصره نمود تا تسلیم شدند اموال ایشان را ضبط کرده و خودشان را اخراج نمود و در این سال حضرت غزوات مختصره و ترسم کرده در این حق نداشته است سال سیم و ده است امام حسن علیه السلام و غزوه اخذ از این قسده که در نفر از قریش بقصد تلافی و قله بدو بر ریاست ابوسفیان بطرف مدینه آمدند حضرت با هزار نفر از مدینه بیرون آمد نزدیک کوه اخذ که دشمن مدینه است تلافی فریقین شد ده شوال کفر عبدالله نام که در میان سلیمان از منافقین بود در این مورد کنه گرفت و بصد نفر با او برگشتند زیرا که بعضی از اهل مدینه نم منافق بودند یعنی همسرای ایشان با حضرت ظاهری بود باری جنگ سختی در گرفت و ابتدا با رفیه با سلیمان بود قریش جنگ گریز کردند مسیر فرار خورده بتعقب پرداختند خالد بن ولید با جمعی از عقبه سران آن گشته و سلیمان از طرفین محاصره شدند و در این بین خبری باری بماند محمد بقتل رسید



مسلمین دل یافته در هم ریختند و بکلی شکست خوردند و خود خست  
در محل نظر آمد و زخم خورد و دندانهای جوارش شکست و مهرش  
مهر و ج و خیز شد علی و طلحه او را در بودند و حسنه و علی در جنگ  
رشاره ها کردند ولی حمزه مقتول و غیره سوار شایف گردید حمزه اسد الله  
و اسد بنو له لقب داشت و سید الشهداء خوانده شد و در این جنگ بعضی  
از رنهای قریش نیز همراه بودند و مردان را توبیخ میکردند و بائس ایشان  
شدن زن ابروین بود

سال چهارم بعضی از اقوام عرب با حضرت فدا کردند و بعضی اصحاب  
او را بقرآن میسر اسد بطرف خود کشیدند بقتل رسانیدند طایفه یهود بنی النضیر  
که با حضرت معاهده داشتند چون سود قصدی نسبت به حضرت کردند معاهده را  
تفصیل نمودند حضرت آنها را محاصره کرد تا تسلیم شدند و قصد کردند که اموال  
خود را نداشته برون بعضی شام محاصرت کردند بر آنی به قصد قتل خویش  
خمر در این غزوه بوده چون بعضی از قاصد عرب بجهت میاتی خمر بدیده شده بود  
حضرت بیرون رفته در جل ذات الشراق مشرقی با دشمن روبرو شد اما  
ایشان جرئت مقابله نمی نمودند فرار نمودند بعد از آن غزوه یک رسانی بودیم  
که زد و خوردی واقع نشد و ولادت حضرت امام حسین علیه السلام نیز تو  
در این سال بود

سال

سال پنجم و قد محسم این سال غزوه خندق است در ماه شوال  
از این قرار که قریش با بعضی قبایل در عرب بعهده متجاوز آمده هزار نفر بکینه  
کردند حضرت خردار شد و برای خطا بدیده باشا در میان فارسی هر شهر خندق کینه  
و کینه شوال اینکار بودند و حضرت با آن هزار نفر از شهر خارج شد و بکند خندق  
رفت متجاوز از سیست روز طرفین مقابله می نمودند و جزیر اندازی کار دیگری  
نکردند عاقبت خندق از شجاعان عرب جو آمده از مسلمین باز خواستند بفر  
از همه عمرو بن عبدود و علی و عرو داشتند از این بابت عرب در دل  
مشترکین سازند و میان آنها اتفاق افتاد و شبی بهم با دستهای بار و دیو آنها وزید  
خوف بر آنها غالب شده مراجعت کردند و اینرا قعه یهود بنی قریظه که با  
حضرت معاهده کرده بودند با دشمنان حضرت همراه شده تقصیر نمودند حضرت  
فرمان بسیار است ایشان رفت و آنها را محاصره نمود تا شکست آید و تسلیم شدند و  
مردم ای ایشان که بقتل فر بودند مقتول و زن و بچه آنها اسیر و بایک خطه شد

سال ششم بعضی غزوات غیر مهم واقع شده که زد و خوردی نداشته  
واقع به بالنسبه تمام غزوه بنی النضیر بوده و ایشان مخالفت حضرت بجهت  
بودند حضرت بدفع ایشان پرداخت و شکست فاحشی بآنها داد بسیاری مقتول  
و جمعی اسیر شدند و امرا ایشان بعارف رفت بعد از این جنگ دفا ندر آنها مرد  
انصار با هم نزاع کردند و عبدالله منافق و همدانشید امر برآمد ولی پسر عبدالله

با او همراهی کرد و حضرت بحسن تدبیر فدا را با باند در مراجعت از این غزوه  
شبی عایشه از یهودی بیرون آمده بجهت یافتن کردی بندی که در حضور گرفتن  
کم کرده بود فدا را ندانسته یهودی را باز کردند و عایشه ماند

صفوان نامی عایشه را دیده بخدمت آورد و مردم مکان بدروند او را متهم کردند  
حضرت مرد بود علی گفت زن بسیار است عایشه را در آن کن عاقبت پخته آید  
در بکی عایشه نازل شد و مطلب از تریه بیرون آمد

در ذی قعد این سال حضرت با یزید و چهار صد نفر از اصحاب بزیارت مکه رفت و  
قریش از حرکت او خبر دار شده بجهت گیری آمده حضرت از بی راه رفت تا تو  
حدیه که نزد یک مکه است از جانب قریش فرستاده داده که قصد  
حضرت را بفهمند ایشان اعلام شد که غرض فقط زیارت است و مسلمین هم آمین  
بجهت فرستادند آخری ایشان عثمان بود قریش عثمان را نگاهداشتند حضرت  
بهمان آنکه عثمان گفته شده از اتباع خود بیعت گرفت که در جنگ با او  
همراهی نکنند و در این اثنا عثمان بر گشت و از جنگ منصرف شدند و قریش  
خواهش معاهده کردند حضرت قبول فرمود و علی علیه السلام معاهده را نوشت و بنا  
بر آنکه ناده سال قریش و مسلمین جنگ متاد که باشد و در آن سال حضرت  
از حج صرف نظر کند و هر کس که خواهد قریش هم عهد شود و هر کس که خواهد  
با حضرت متحد گردد و این معاهده را حضرت از روی مصلحت کرد اما مسلمین رضی  
نمودند

نمودند و آنرا نیک خود دانستند در این سال یا در سال پنجم حضرت سلطان را  
باسم دعوت فرمود از جمله نامه بنحرو پرویز نوشت پرویز نامه را پاره کرد  
گفت بنده من چگونه چنین چیزی بمن بفرستد بعد از آن عامل خود در من  
که با زان نام داشت فرمان داد که دو نفر نزد آن شخص حجازی بفرست  
تا او را نزد من بیاورند با زان اطاعت کرد فرستادای او بحضرت گردید مایه  
با ناز و سر و زنیاتی تا تو در قوم تو بجهت خواهند شد حضرت جابرا فرود آمدن  
کرد و بنشیند جبرئیل خبر آورد که مشروب خمر را گشت فرود آمدن طلب را  
بفرستادگان ایرانی اظهار کرد برای با زان اسم فراموش و بنا بر این با زان  
و جمعی دیگر مسلمان شدند

بهرقل قیصر روم را نیز حضرت با اسم دعوت کرد و فریاد میگوید معونمست  
امرا طوره جواب داد و مسلمین میگویند باطناسمان و ظاهر ابرمت انما  
اسم نکرد و غیر از آنکه بیک حضرت دعوت کرد و مقوقس پادشاه مصر بود  
او دعوت حضرت را بخوبی بدرفت و در ایام فرستاد که از جمله ماریه قطیفه  
بود که با او را بهیم شد اخیر تجاشی بود که میگویند مسلمان شد و صاحبزین  
جسته را حضرت مراجعت داد و نیز بعضی دیگر از بزرگان را حضرت دعوت  
کرد که بعضی قبول کردند و برخی رد نمودند

سال هفتم اول این سال حضرت غزم خیسبر کرده آن محل مستحکم بود



از یحیی و شش روز راه شمال شرقی دینه و دارای هفت قلعه و مسکن  
که هزار و شش صد نفر بودند آنجا را محاصره کردند چندین روز طول کشید  
یکنوبت حضرت ابو بکر را فرستاد که قلعه را بگیرد نتوانست روز بعد عمر  
را فرستاد او هم نتوانست حضرت گفت فردا بیری را بفرست که خدا  
رسولش را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند اگر از فرستاد  
است و قلعه را خواهد گرفت مقصود علی بود و بنظر هم شده در این جنگ  
مرحوب که از شجاعان بود بدست علی بقیل رسید گویند بر حضرت مبارک  
بار و مرکب خوردند لهذا در قلعه را کشته بجای سرکار مرد و صورتی که  
هشت نفر با تفاق آنرا نتوانستند حرکت دهند عاقبت قلع را بر سر تسلیم  
شدند و با آنها شرط شد که اموال خود را بدین دهم و هشت نصف میره بای خود  
را حضرت تقدیم کنند و حضرت هر وقت بخواهد آنها را اخراج کند بعد از  
این جنگ زنی که با عتقاد بعضی نوایر مرکب بود حضرت را بقیل باقی بگو  
کرد بقصد مسموم کردن او ولی حضرت متذقت شده غذا نخورد و مراجعت  
از خیمه در حرکت که محلی بود نزدیک خیمه و مردم آن یحیی بودند چون  
حال خیمه را دانستند در صدد مقاومت بر میامده بهمان شروطی که خیمه با قتل  
کرده بودند تسلیم شدند و حضرت گفت را ملک خاص خویش نمود و حاصل آنرا  
خود ضبط کرد و آنرا بحضرت فاطمه بخشید

در قلعده این سال غزه انقضاء واقع شد یعنی قضای عمر سال قبل را کردند  
با مسکین به تکه پشم و قریش متعرض شده از کتبه خارج شدند حضرت  
مسکین اعمال عمر را از بقیل طواف و سعی و قربانی بجا آورده بولایت روزه باقی  
بماند مراجعت کردند **سال هشتم**  
خالد بن ولید و عمرو بن عاص و عثمان بن ابی طلحه که از بزرگان قریش بودند  
نزد حضرت آمده اسلام آوردند در این سال برای حضرت بنبر ساخته شد و  
قبل از آن حضرت بستان **حذانه** تحه میکرد در این سال حضرت فرستاد  
به نصری فرستاده بود برای دعوت مردم آنجا با اسلام در موهته که قریه  
است هاشم یکی از بنی فزآن فرستاده حضرت را کشت محض فرخواستن بود  
حضرت تهنه هزار نفر ببرداری زمین حاشه فرستاد و جمع کشی از عرب  
و رومی بقیل ایشان برخواستند در موهته جنگ در نشت نیکو شد شیری  
اسلام را جعفر بن ابی طالب برداشت و تنهای او هم افتاد باین شبست  
سفر فرمود خداوند در هشت با و دو بال داده است و عقب بجز طیار شد  
بعده از شهید شدن او خالد بن ولید بیری را برداشت و چون امکان غلبه بر  
رومیان نداشت مسکین را عقب کشانیده به مدینه باز آورد و عقب سیف  
الهدیه این اول جنگ مسکین بود در خارج عربستان در این سال هشتم  
که منکر مسکین گردید و تفصیل آن از این قرار بود که قبیل از معا بدین پیش

با قبیل از معا بدین حضرت جنگ کردند قریش معا بدین خود گفت نوبه  
و باین واسطه عهد تحه بسته را نقض کردند و حضرت در صدد توفی برآمد اما  
بعده از آن خود قریش تفتیان شده ابو سفیان را نزد سحر فرستادند لهذا  
نخواهد و تحه عهد کند کسی با او اعتنا نکرد و حضرت از قهر طرف لشکر جمع  
کرد تا ده هزار نفر فراهم شد و ده ماه رمضان حاکم که شدند ابو سفیان که فوت  
حضرت را دیده و از مقاومت و غلبه مأیوس شده بود با دو نفر دیگر بکتابت  
حضرت رفته بطلب عباس عثم حضرت بجز سحر فرستاد و قبول اسلام کردند  
و ضمناً لشکر حضرت و قدرت او را دیدند و آنجا ابو سفیان از بزرگان قریش  
و وجود او اهمیت داشت برای اینکه وانش با شد حضرت با و  
مزنی داد باین معنی که قرار داد از این که هر کس بجای ابو سفیان نماند بر دایه  
سحر الحرام او خانه خود بسته بیرون نیاید و اما بانی باشد پس از آن پیش  
حضرت تقسم بر دست شده هر کدام از طرفی نمانی در و دیکه را گذاشتند قریش  
مقاومت را بجا دیده ویده متعرض ایشان نشدند مگر بدسته را که بکشم خادین وید  
بود تر باران کردند خالد جسی از ایشان کشته عقب کشانید و بنا بر این  
بدون نزد و خورد و کشتار حضرت و مسکین بستم رمضان سال هشتم بجزرت دارد  
که شدند حضرت کعبه را طواف کرده و داخل مسجد الحرام شده تمام بیت با و اشیا  
راجع به بیت پرستی را از آنجا بیرون کرد و تلف نمود و کعبه مرکز اسلام شد لهذا آنکه

مرکزیت پرستی بود حضرت با قریش بهرانی رفتار کرده همه را غر فرمود  
**سال نهم** در ماه رجب خبر رسید که رومیان قصد تعرض عربستان دارند حضرت  
فرمان لشکر فراهم کرد و بجو کسری رومیان در صدد تحه راه طین و حوازم بود و نیمه شتر  
برای بسیاری از مسکین شاق بود و با نیواسه حضرت صاحبان اسطاعت را فرمود از  
مال خود بپسردن باین بضاعه بدیند و این سفر تهنه از انصار از همراهی مضایقه  
کردند حضرت اعتنائی بایشان نکرده علی را مدینه بجای خود گذاشت و حرکت  
کرد و لشکر مسکین در انوقت سی هزار نفر بود از بابت حرارت و طش غشت بسیار  
دارد آنکه مد لک و تشکیک بر چرخ رسید که تمام دم شمود بوده است حضرت  
همراهان را از خوردن آب انگی شیخ فرمود عاقبت مسکین به محلی رسیدند جی مدینه و  
دشمن مرسوم به تنوگ و ده آنجا فر رسید که رومیان از تعرض مسکین دست بکش  
برداشتند شام مراجعت نمودند لهذا حضرت هم از آن سفر مضروب شده و چند روزی  
در تنوگ مسکین امتراحت کردند و در اینجا بعضی از بزرگان مسیحی عربستان آمده با او  
حضرت همراهی و معاهده کردند که با ج بدیند و قوافل ایشان در مسافت عربستان  
درمان باشند بعد از آنکه تمام احوال بشمال و شمال شرقی عربستان در تحت امانت  
و رسم دادند حضرت بدیند مراجعت کرد آن تهنه از انصار که در این سفر همراهی  
نموده بودند آمده اطهار شیطانی نمودند ولی حضرت مسکین را امر کرد از ایشان اقرار  
بجویند و مدت پنجاه روز باین دلت گذرانید پس حضرت برایشان ترجمه کرده



از قصیران گذشت بنی ثقیف در طائف متحصن شده بودند نزد حضرت  
پیام فرستادند که بخواهیم قول بدهم کنیم بشرط آنکه ده سال ما را در پرستیدن  
**لات** مختار نماید حضرت قبول کرد پس از آن نگاه مهلت خواستند از قول  
نشد بعد ثقیف پس ما را از نماز معاف دارید حضرت فرمود وینی که نماز نداشتند  
باشد بجا صلت عاقبت بدون شواحن شدند

**سال دهم** در این سال حضرت حج آخری را بنی آورد و بنی اسطه از آنجا آمد  
گویند حج در همین رفته مردم آنجا را قبول بدهم دعوت نماید آنجا را انجام  
داده بود در این مرتبه بکشد و واقعه غدیر خم در مراجعت از این مفرود و بعد از  
درو و بدینه حضرت دیگر از آنجا خارج نشد و در اوایل سال یازدهم مرض شد در عمو  
اوقات مرض روزی در مسجد بالای منبر رفته فرمود ای خدا تو من کسی از شما را نام  
زده باشم پشت من حاضر است مرا بنید و اگر کسی را دشنام داده باشم در حق  
مرا دشنام بدهد و اگر از کسی مالی گرفته باشم از مال من بر داری و نه دعوت من نم  
پذیرد من این دعوت ختم بعد از آن نماز بجا آورد پس از نماز شخصی بکشد  
از او ادعا کرد حضرت نه در هم را داده فرمود و خجالت دنیا بهتر از خجالت آخرت  
است و بر چوبان غرور **آنچه** را داده کار کرده مراجعت نموده در ده روز آنرا بجهت  
نرفت و چون مرض قوت گرفت باصحاب فرمود کاغذ و مرکب بیاورید تا بر  
شماره کنی بنویسم که در خلعت ثقیفه از این حرف میان اصحاب اختلاف افتاد  
عمر

عمر گفت حضرت بدان میگوید زیرا که قرآن را کفایت میکند در هر صورت حضرت  
و ماه بیع اقول از سال یازدهم بخت رحلت فرمود در آنوقت سق حضرت بود  
بقول معروف شصت و سه سال بود بعضی از مسلمانان موت حضرت را باور نمیکنند و  
میگویند با همان خروج کرده است و از منی بدین حضرت نمی شد تا بعد از ده روز  
با صراحت علی و عباس و بعضی دیگر حضرت را بجا بگردانند

**خفاقت ابو بکر**

**خفاقت ابو بکر** در حیات حضرت شخصی موسوم به اسود انصاری در من بود  
ادعای نبوت کرده این آن ناحیه را بخود گردانده بود تا مسلمانان او را قتل رسانیده  
کشتن را بدینه آوردند بعد از رحلت حضرت خفاقت ابو بکر رسید و با همه شخصی بودم  
به مسیله هم معروف به سبیل کذاب است ادعای نبوت کرد ابو بکر خالدين وليد  
بدین او فرستاد و جنگ کردند و مسلمانان غالب شدند و خشی خشی هر دو جنگ آمد  
حسره را قتل رسانیده بود مسیله را کشت آنرا در این واقعه بسیاری از اصحاب  
حضرت قتل رسانیده بودند

ابو بکر محض اینکه آیات قرآن را بواسطه قتل یا موت اصحاب از میان نبرد آن آیات  
را از دهان اصحاب جمع کرده منظم نمود و نیز در محفصه و خزانه امانت گذارد  
مالک ابن نویره رئیس قهر بنی بربیع از ادای دگوه ابا کرده با غیبه بسیاری  
از قبیل عرب بجهت او کردند و حتی گفته اند بعد از حضرت تمام قبایل عرب بجهت او

گفته و مدینه مرتد شدند ابو بکر خالدين وليد را مامور کرد تا مالک را با طاعت آورد آنرا خال  
مردی شد عوی و شترانی بود و بواسطه طعنه نزن مالک داشت حکم قتل او را داد  
تند روز بعد همان زن را تزویج کرد اصحاب بنحصر عمر از این مسئله متعجب شدند  
عمر گفت خال را باید بکشند کرد ولی ابو بکر وجود خال را لازم میداشت و  
قتل او را مصلحت ندید

بعد از آنکه قبیل عرب دوباره با طاعت بدهم و آمدند ابو بکر بخیال اقاد قصدی  
را در خلعت در او اقرار کرده هر چه خارج از دستای بکشد و ایشان را بدهم که  
صورت هم انداخته قتل بفرمان فرستاد می شام قتل عثمان بفرمان خالدين وليد  
شد عقب بفرموده آنوقت صاحب هلق به چنان کار را مقرر کرد که نیز در دهان  
را سبیل کرد و در دست حاکم انداخته بکشد و فرستاد بکشد و خالدين وليد  
و انبار و عین التمر و دعوت آخری سواد را گرفت و پشت را در جبهه زد  
مالک جبهه محروم شده بفرمان ایران رفت و متعلقات عرب از آنست نه فرات رسید  
اقا قتل نامور شام بفرمان ابو عبیده بفرمان جراح بوده و ابتدا با یکی از عمر قهریدم  
جنگ کرده غالب شد بعد از آن بن قتل جدیدی از مسلمانان بفرمان عربین حاضر بود  
بشام فرستاد خالدين وليد هم در فتح سواد فراغت حاضر کرده بفرمان رفت و  
بفرمانی که مسلمانان شام منصوب شد در حد و تیر بفرمان حاکم آنهم مسلمانان بفرمان  
بهوت بفرمانی بفرمان مسلمانان در آمد بفرمان آن بفرمان رفت و هر چه از هر کس

کشته بفرمانی در آن فرستاد و رو میها مغلوب شدند بعد از آنکه فرستاد و غنائها هم  
اینموقع بفرمان بودند این ده مسلمان مغلوب شدند ابو بکر چون فرزند معاویه بن  
ابو سفیان را با دستة جدیدی بکشد فرستاد و خالدين وليد را طرف قتل جمع کرد  
و بعد از آن در خور بسیار و مقام شش ماهه رومیان عاقبت دمشق منور شدند  
و بفرمان ابو بکر در گذشت جملهم نیزه بفرمان گویند ابو بکر برای خارج خود زیست را لفظ  
روزی تند در هم بر میداشت و بعد از رفت او خلفانش باس تن ادب با لگت  
قوم و یک شتر

ابو بکر عمر را بجا نشینی خود در خندار که عمر رسم رسته همان فرحات را استاد دله  
و لا خالدين وليد را از سرداری کثرت مفرود کرده ابو عبیده را بکشی او گذاشت و  
خالدين وليد دست او شد و در خور بکشد و **مختص و فقیرین و لا دقت**  
**و جله و انظر طوس** را گرفتند جفت بفرمان این اوقات بین مسلمانان  
رومها اتفاق افتاد و همه بفرمان بفرمان بود که تند در طول کشید و عاقبت رومیها  
شکست خوردند و هر قس از مخالفات شام بفرمان شده آن شکست را و داغ رفت  
و بعضی غنای مالک غنائی با قبا بن خود اسود آورد چون که مسلمانان شام بفرمان  
کرد با همه بیت **القدس** پرداختند و چهار بار طول کشید و بفرمان خطی بفرمان  
مردم آنهم را از با در آمد و گفتند خیف خود باید بیاید تا شخص را با مسلمانان  
عمر بفرمانی شده با لگت کشته کرد و یک کشته شد و یک کشته آب برده



بیت المقدس آمد با جامه کهنه زده شمشیر با تهاق خیز از بزرگان مسلمانان  
 شمشیر شد و بنیان مسجدی در آنجا گذاشت و بعدینه مراجعت کرد بعد از آن باز  
 مسلمانان قزاقان خود را دنبال کردند حطیب را بعد از چهار ماه محاصره گرفتند و در آن  
 آنجا که دایره متصرف شدند یک جنگ متعجب جسم در آنوقت بر ستادی سطلانی  
 پس هر حق با این رویان و مسلمانان واقع شد و در این وقت نیز در میان شکست خفتی  
 خوردند و در حفظ مویه بختی ~~نقص~~ اوجس شدند حفر حاکم بر نعت شام در غرض  
 شش سال تمام محاصره گردید و آن اوقات طاعون از آن ناحیه برزد کرده جمع  
 کثیر را تلف نمود و از جمعه ابو جهمد و نیردین با سفای بودند و این ضمن جودین  
 تحسین جی برید و اقامت مسلمانان شرف شدند و بعد از آن وقت قنبر مصر رسید و این  
 کار بدست عسکری عاصی صورت گرفت و بعد از جنگ انجام یافت شهر مصر را در  
 هفت ماه محاصره و شهر اسکندریه را بعد از چهار ماه محاصره تصرف شد و سده و ده  
 بعضی از مورخین نقل کرده اند که عسکری را در اسکندریه به بفرمان عمر  
 بن خالد بن ابی بکر محبت داده و آن کتابخانه قبل از فتح مسلمانان آتش گرفته بود  
 و قنبر قنبر مصر را بمی یافت فتح ایران هم صورت گرفته بود با اینهمه عسکری  
 خلافت خود مسلمانان را با قاصد مامور ایران کرد و اول زود خود و بفرموده و قاصد  
 اتفاق افتاد و آن جنگ بسیار فخر بود و بعد از آن طغیانی که قنبر چو سرور  
 ایران بستم فرخ زاد بقتل رسید و روز سیم بم پای بند شد و گرد و غبار پیشم ایران  
 میرا

نیوایشان را مانع از کار شده مغرب شدند و در چهار ماه و پانزده روز  
 از مدین بیرون رفته قسمت شمال توجه شد عرب با وجود مقاومت ایرانیان  
 داخل شهر شده از شکوه و کثرت خزائن و غنائس سلطنت مجسم صورت شدند و آن  
 مرد و با و غنائس را تصرف کرده میان لشکریان قسمت نمودند و غنائم را  
 قنبر را بم بیدیه برای عسکر فرستادند و از آنجا که بهارستان کبری بود و آن فرشی  
 بود و در حواله قنبر باغ و گل و بوته روی آن ساخته بودند و آن را قطعه قطعه  
 کرده میان مسلمانان قسمت نمود و بعد از تصرف مدین مسلمانان دنبال نیردین  
 پادشاه ایران در حوالان بود نزدیک آن محل در قطعه مرسوم به جلولا با بختی  
 مابین ایرانیان و اعراب اتفاق افتاد ایرانیها مغرب شدند نیردین گرد به روی  
 رفت و قنبر عظیمی دوباره فراهم کرد و میخواست جنگ سخت دیگری واقع شود  
 که دولت ایران را تمام کرد و عرب را بکشتن و فتح افروز گویند سکه نیردین بود  
 بعد از آن در اطراف حاکم گریش میکرد و از خارج و داخل استیلا میکرد  
 شاید باز اسبانی فراهم آورده حاکم نه دست رفته را بکشتن و از نیردین  
 و بعد از ده سال سرگردانی در مدین رسید بقتل معروف در دست اسبانی آن  
 واقعه اتفاق افتاد و تمام بود ایران را عجم با سرعت و سهولت منفر نمودند چنانکه  
 در آخر وقت عسکر حدود دولت عرب از سمت مشرق تقریباً بیرون حدود سالی  
 بود از سمت شهر بحر خزر و قفقاز و از سمتی رسید به و از سمت مغرب بحر

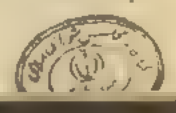
بصرای افریقا و سال بیت و میسر بصری شخصی ایرانی اولو نام که فخر یکی از بزرگان  
 عسکر مرسوم به مقبره این شعبه بود و در قاری آنای خود بکسر شکایت  
 برد چون او را خواهی نکرد بپسند و دل گرفت و او را بکشت و جمعی دیگر را نیز  
 مجروح کرد و خود را هم بکشت رسانید  
 عسکر اول خیف است که امیر المؤمنین خوانده شد از نیردین و غیر از قزاقان و  
 بنای بصره و کوفه است و وضع تاریخ بصری و ترتیب دیوان و سعی در حفظ شایع است  
 و سادگی و سخت گیری عمر در مدین معروف است

خلافت عثمان

خلیفه دوم شش نفر را معین کرده بود که مجلس کرده از میان خودشان  
 یک نفر را انتخاب بر دارند علی بن ابی طالب و عثمان و سعد و قاص و عبدالرحمن بن  
 عوف و طلحه و زبیر و عقیقه بود اکثر آنها روز یکم رای شدند رای عبدالرحمن را  
 پذیرفتند پس عثمان را تعیین کردند محکم شدند و او تقریباً هشتاد  
 سال داشت و مردی ضعیف النفس و دوستدار کسان و زهدی خود بود و عمر  
 معاش کرده بود و بعد از این تا یک سال حال را تقصیر و تدبیر نداشتند بعضی اینکه  
 انبوت مرد عثمان هر قدر از مغزول کرد و از بختن و دل آن خوب جای بود  
 این که داشت مشغول عرو عاصی را از حکومت مصر معزول کرد و عبداللّه بن حد  
 از زهدی خود را بجای او گذاشت و در میان حاکم و در میان بر زمین و کاه خرا  
 شد

شد و عثمان مجبور شد عسکر عاصی را دوباره بصر فرستاد و گرفت و اسکندریه  
 گرفت و قنبر را خواند چون کاه دست شد بعد از عثمان عبداللّه بن سعد را مرقه  
 مسکوک و بعضی اینکه اهل بیت عبداللّه بود او را مرقه فتح افریقا نمود و در مدینه لشکری  
 فراهم آورده به مروان ابن حکم سپرد و آنرا بصره و قنبر و عبداللّه بن حد  
 که تا او به بصره افریقا پردازد چنین کردند و در جنگ بزرگی میان او و عسکر  
 نیردین و در میان حدود و نیردین نبردند غلبه با مسلمانان شد و بیشتر اسباب  
 این غلبه را عبداللّه بن قنبر فراهم کرد و بعد از آن در قفقاز و قنبر مسلمانان  
 و عاقبت رو به راضی شدند که هیچ کرد و در تقسیم سهم میکنند و آسوده شوند و در  
 صورت ابتدای شجر افریقا نذر عثمان بود و این ضمن فتح ایران را هم تمکین کردند  
 و بایستای رفته آن ناحیه و قفقاز را مسخر نمودند و لی در نواحی در چند شکست خورد  
 و کشتن در آن حدود قسمت شد تا بعد از قتل رفت و مردم آن نواحی قبول خراج  
 کردند جزیره قبرس نیز در دهان عثمان سقوط شد اما عثمان بنا بر همان طرفداری  
 به بالنسبه بکشتن و کشتن خود داشت و شغلی و شایسته و غنایم و اموال را بیشتر  
 نصیب ایشان میکرد تمام مردم را از خود بخاند مردم کوفه بر قاص خیفه شریفه خاند  
 بجزر شد از آنجا بیرون رود و دیگری از صحابه که ابو موسی اشجری باشد نامه کوفه شد  
 و دیگر از حبشانی که عثمان را در انظار بیشتر خیف کرد این بود و خاتم حضرت را در  
 چه انداخت و دیگر اینکه مردانی بن حکم راضی خاص خود کرده بود و برای او عمل میکرد

در سیرت که حکم مردود حضرت بود و از کارهای عثمان این بود که چون آیات  
قرآن را بر روایات قلمه میخواند او نیز با او میخواند و جمع کرده بود در نزد خود  
مخصوصاً آنکه گذارنده بود نسخ متقدمه کرد و آنچه با این نسخ انداخته  
بوزانید و شاید همین نیز اسباب بخش بعضی از اصحاب شده باشد بهر حال  
از مصر و کوفه و بصره و جغت بدیده آمدند و اسباب غزل عثمان را فرمایند  
کنند هر چه عثمان در مسجد مردم را نصیحت کرد و دعوت نمود فایده بخشیدند  
کردند و بر سر عثمان ریختند و نزد یک بود او را بکشند جمعی او را در بر دارند و  
و یکدیگر شمشیر کشش بود عاقبت علی علیه السلام میآید و مردم را نصیحت  
کرد و عثمان را بسم و او را نمود مردان را از خود جدا کند و ابوبکر را بجای خود  
مجلس فرستاد و معرجهای زنی شده و بنای مراجعت گذاشته عثمان باز چون اسیر  
شد بحال اول رجوع کرد مردان را دوباره آورد و کاغذی عبدالله بن معنوشته بود  
که ابوبکر را بگوشت خستاده ام آنرا تو بین کن این کاغذ بدست معرجهای افتاد  
برگشته و نزد عثمان را معلوم کردند عثمان آنرا بر معرجهای خطنشی خود کرد آن  
انکار بخیر نمود مردم بزرگواران را از او خواستند بیا کرد و دهقانان بخش را  
ترغیب و تحاریر کردند امیرالمؤمنین و طلحه و زبیر او را خود را بجا گفت عثمان  
فرستادند ثمره و عاقبت شورشیان داخل خانه عثمان شدند و او را کشته و سرش را  
برداشتند عثمان را حسین با تقایب امیرالمؤمنین بجا بخت کردند



آنکه طلحه و زبیر با طاهر و دوستان خود با این خوف بودند عایشه هم از امیرالمؤمنین  
کینه بدول داشت لهذا با ایشان تفرق شد و امیرالمؤمنین را متهم قتل  
عثمان کردند و بفرمان خویشی او عازم بصره شدند و مردم این شهر با ایشان همراهی  
نکردند و حضرت قصد دفع غاصب بجانب ایشان رفت و در اینوقت این  
کوفه با امیرالمؤمنین وفاداری کردند ابتدا حضرت خواست بجا میست و نصیحت  
ایشان را از قصد بد خودشان منعوف کند فایده بخشید و نزدیکی بصره جنگ در گرفت  
و در این جنگ عایشه سوار شتری سبک سیری بود در میان لشکر گردش کرده بود  
اتباع خود را بجای با طرفداران امیرالمؤمنین تحریص و ترغیب میکرد و آنچه این  
جنگ را وجهه جعل میکرد طلحه و زبیر در این جنگ کشته شدند و در سیرت که از  
حرکت خودشان بودند آن عایشه نیز بعد از رحلت نباء و ترغارش به طریق رشت  
او را پی بردند و محمد بن ابی بکر برادر او بود او را گرفته به بصره برد چون امیرالمؤمنین  
بر مدعیان خود کرد این بصره هم تسلیم شدند و این فتنه خوابد آن فتنه بزرگتری  
در پیش بود و آن این بود که امیرالمؤمنین چون بخلاف رسید تمام مدعیان  
فایسته نداشتند مقبول کرد از خود معاویه بن ابی سفیان بود که حکومت  
شام داشت معاویه مردی بود دیر و زور و دله دیرگاهی طبع ریاست داشت  
و امتناعی بحد حکم حضرت امیرنمود و در شام برای خود دوستان و چو اهلان  
زیاد دست کرده بود و پیرایه خود آورد عثمان را در مسجد دمشق آویخته هر روز از

از جانب خود حکم کند معاویه هم مرد عاص را حکم قرار داد بعد از آن که  
حضرت بخود معاویه بدشت رفت و حکمین هر کدام با چند صد نفر محلی بودند  
به دوخته اندل جمع شدند مرد عاص ابوموسی را فرستاد و در ماعلی و  
معاویه بدشت فتنه در اسلام شده اند هر دو را مقبول نسکنم و ثانی بجای  
ایشان فرامیدیم ابوموسی قول کرد و در حضور جمع گفت من علی و معاویه هر دو  
را مقبول کردم چنانکه این انکشته را از دست داد و دوم پس از آن که عاص  
بکشترا بر داشته گفت من معاویه را نصب نمودم چنانکه این انکشته را  
کردم همه بد شد اتباع حضرت امیر بنای داد و فرود و بد گویی با ابوموسی کردند  
و عجب آنکه چنانکه حضرت را مجبور بجا که نموده بودند حالا در نیاب با او ابرار  
میکردند و این اشخاص قریب چهار هزار نفر بودند و معروف بخارج میشدند  
و از کوفه بیرون آمده سر از اطاعت پیچیدند و چون انکار معاویه حضرت را نپذیرفتند  
قبول اطاعت کردند حضرت بجا به ایشان پرداخت و در مصر و آن همه  
ایشان قتل رسیدند و معدودی جان بدر بردند  
معاویه عمر و عاص را بصره فرستاد محمد بن ابی بکر در مصر بود از حضرت  
گفت خواست حضرت ملک بکشته را که از اصحاب شجاع با وفا بود تا عمر  
مهر کرد درین راه معاویه اسباب فراهم آورد تا او را مسموم کردند و  
و محمد بن ابی بکر مغلوب و ترغارش گردید و بقتل رسید بدشت را در پوست انداختند

نماز از خداوند و خواست میکرد که خویشاوه عثمان را فائز او بنماید و من  
بخرج میدادم باعث قتل عثمان نمیشد مردم را بکشت با حضرت بر میگذاشت  
تا پشت بزار نفر جمع شدند و عمر و عاص را حکم فتنین بود و با دست این  
قول را اختیار کرده حرکت کردند حضرت هم در جنگ بجای فرار شده بود  
لشکر فزادانی فراهم کرده بجای ایشان رفت در صفین در ساحل بین  
فرات واقع است با هم مقابل شدند و قریب سه ماه کشش در کار بود ابتدا  
خواستند ابصره بکنند و ممکن نشد و در اینوقت امیرالمؤمنین با عاص بقرم  
حضرت که بسیار متبر بود کشته شد و حضرت رسول فرموده بود هر قی با طرفی است  
و عاص با الطرف باشد اصحاب معاویه از اینواحه تر زن شدند و دانستند که  
بجی نباشد عاقبت جنگ ختم گرفت در رسیدن شب هم از آنجا فرزند  
و انشب معروف به لیلۃ الحیر است و جماعت کثیری قتل رسیدند عاقبت  
لشکر معاویه را ضعف حاصل شد و دید عقیب کارش خراب میشود با عمر و  
عاص مشورت کرد و عاص و ابیاد داد و داد و در شورشانش قرآن بر سر  
نیز کشند و آنرا حکم قرار دهند ضعیف کردند و اتباع حضرت دست از جنگ  
برداشتند هر چه حضرت امر کرده کار را تمام کنند و بدین ترور اعتنا نمایند  
قبول کردند و حضرت را مجبور نمودند امرا باین خود معاویه بجا که نداشتند بعد از  
آن در انتخاب حکم نیز حضرت را تمنا کردند و او را نمودند که ابوموسی اشعری



کرده برزائند و معاویه در مسجد شام ملائحت و بنای تفریح بایر و ایات جو  
گذاشت و طرفداران حضرت را بسیار اذیت میکرد در این ضمن منتهی تفریح  
یکی عبد الرحمن بن عوف مرادی دیگری بکر بن عبدالله طلیحی و سیمی عمرو بن کعب  
مهم شدند که حضرت و معاویه و عمرو عاص را به باغها و ایوان اسباب رحمت  
میلین شدند در یک روز بقتل رساندند از جمله این علم بقصد رسید و حضرت را در  
مضای سال چهل جبری کشید کرد بکشت این عبدالله هم ضربتی بکمر معاویه زد و آناهنگ  
نشد عمرو عاص بر حسب اتفاق در آنروز معین میشد بیرون نیامد و دیگری را  
بجای خود برای نماز فرستاد و او مقتول شد

بعد از شهادت حضرت سلیمان بن عمرو این عراقی با امام حسن علیه السلام بیعت  
کردند ولی چون معاویه مدعی بود حضرت امام حسن هم بواسطه زهد و عبادت از  
دنیا منصرف و از جنگ و خونریزی گریزان بود لهذا معاویه صلح کرده عت  
را با و داد و این شروط است علی را موقوف کند و آن و خزانه کوفه را با و تسلیم  
کند و خرج دارا بحد را بر مال بکفرت بده معاویه این شروط را پذیرفت  
غیر از اولی را فقط محکم در حضور امام حسن حضرت امیرالمؤمنین را بسم کند که بخیزد  
این عهد بسم و فاش کرد پس آن امام حسن بدین شرطه در آنجا بود پس چهل و نه  
بیشتری از وجه خود بخسوم شد و احتمال میدهند این بیعت خریک معاویه بوده است  
به حال معاویه بسم و رسم بخت رسید در حسن و یک این سه باید ابتدای  
خداست

خفت نبی امیه و اقامت قبل از رسیدن بخت معاویه بعضی از جزایر مدیترانه  
را سر کرده بود از جمله جزیره قبرس و جزیره رومس و کوس را که  
بواسطه زلزله سرنگون شده بود و داشت قطعه قطعه کرده بر سر آتزاب مجوسی میزدند  
گویند نظر آنرا به قصد و نودشت کردند معاویه بعد از رسیدن بخت زیاده این امیه  
را به برادر عری خود قبول نام برانگه مردی فصیح و شیخ و با کفایت و کاروان  
این مسئله بفرمان استیلا زیاد مرد فست سر از آن معاویه زیاد را که بر سر  
کوفه و فارس و خراسان و یمن و بحرین و عمان نمود و او این کالک را بجزی  
اداره کرد

معاویه شخصی مرموز و حقیقه این نافع را در سریت و حکومت افرقیه داد و او  
قصر و آن را بنا نمود در زمان معاویه سلیمان از چون تجاوز کرده تا سر قد شد  
و تراز و قایع خفت معاویه محاصره قطنیه است در هفت سال و تفریح آن  
کوشیدند و توفیق نشده مراجعت کردند معاویه در این جنگ رومیها را  
موسوم بود و کوفه را و آنکه در آنجا کوفه را بخرید و چری شمشیر باریت  
بوده است و میگردند و این یکی از اسباب خدایان گردید

معاویه خلافت را مردونی کرد باینکه بزرگ را و بقتل نمود و در حیات خود برای  
و بیعت گرفت هشتاد و نه و در انجام این کار معاویه زیاد و کعبه را و ولی از برای او  
اهل شام و عساکر بیعت کردند تا حجاز اشغال نمودند بواسطه اشتیاع

عبد الرحمن ابی بکر و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر و حسین بن علی معاویه  
مردی بود بسیار متر و فرد و عجم و با پیش و عالم سیاست در سنه شصت  
در گذشت مردم کوفه با امام حسن علیه السلام نشسته اگر بگویند یا با تو بیعت  
میکند ترا خفه میدانم آن حضرت بین غار با پس و بیعت خود حرکت کرد  
و مسلم بن عقیل را پیش فرستاد این عراقی راستی پذیرائی و محافظت  
حضرت نماید بزرگ عبدالله را و او را مکرر تافتند و سخن باند دادند و  
مردم کوفه را ساکت نمود و مسلم را کوفه بقتل رسانید و در این ضمن حضرت کعبه  
فرات رسید و واقعه کربلا را فاش می دانیم و واقع شد در سنه شصت و یک نیز  
عقیل بن نافع را به تفریح باقی افرقیه فرستاد و او تمام افرقیه را طغی نمود و در این  
ضمن زود خود را کرد و همه جا غلبه بود تا بخارهای *Atlantique*  
رسید و اسب خود را داخل آب کرد و گفت خدایا بجای رسیدم که آب  
نافع از شرفت میلین است و لیکن در مراجعت از این سفر عقیله با جمعی در  
کین کاهی تر قیام شده به کت رسید و قریات بجا می شد

اما عبدالله بن زبیر که مدعی نیز بود بخصوص بعد از شهادت حضرت سید الشهدا  
ابتدا بزرگ آدم فرستاد و او بیعت خواست اتفاقا نکرد لهذا و بزرگ فرستاد  
در آن وقت اطاعت آورد و مغلوب شدند با بواسطه این مدینه هم اتباع نبی امیه  
را بیرون کردند و تابع عبدالله بن زبیر شدند نیز لشکر فرستاده مدینه را محاصره

کرد

کرد بعد از زود خود و سخت آن شمشیر را نرفته و محمد بن زبیر از آنجا می راکشید  
بعد از آن محاصره که رفتند و به آلات و ادوات تفریحی حد امکان شریف می نمودند  
و سنگ و تراشیده باطن که و خانه کعبه انداختند بطوریکه خانه کعبه سوخت و  
خراب شد و نزدیک بود که عبدالله بن زبیر تمام شود و خبر حرکت بزرگ رسید  
و او ده سال بیشتر خلافت نکرد

در دشت پیرش معاویه را بخت برده امشد و او مرد آرام گوشه گیری بود  
بعد از ده سال استغنا و ادخار در حجاز بکله تمام بستان عبدالله زبیر مسلط شد و او اولین  
با بیعت کردند از شام جمعی مردان این حکم را از نبی امیه بخواهید نمودند و او  
با عبدالله جنگی کرده و بکله بر او غلبه کرد و شام و مصر مسلط شد تا بزویدی در گذشت  
و لشکرش جدا لکات جانشین او شد و در آنوقت بخار در عراق با سیم مجیش  
بخوانی اهل حمی علیه السلام برخواست جدا لکات اول لشکری بدفع بخار فرستاد  
ولی مغلوب شدند و باره لشکری ببرداری این زیاد فرستاد و بخار ابراهیم  
لکات بیشتر را مکرر کرد تا این زیاد را مغلوب و مقتول نمود تا بخار جمیع لشکری  
را بعنوان شرکت در خون حضرت سید الشهدا بقتل رسانید و در این امر انقدر تافت  
کرد که مردم کوفه از او بگری شدند لهذا چون شخص برادر عبدالله بن زبیر برای  
تصرف عراق بدفع بخار برخواست اهل کوفه از او کفاری کردند و کوفه را  
بقتل رسید تا جدا لکات دصد دفع عبدالله زبیر را آمد ابتدا لشکری فرستاده تا





این امر هر قدر ایشان است باین خیال سرسرای کردند

هشتم شفق مطلب شده محمد بن علی را حبس کرده و صد هزار درهم از او آفانود  
شخصی موسوم به ابو موسی که نزد پسر خوانده محمد بن علی بود این مبلغ را فراهم آورد و  
این مورد ابو موسی نوکر ابو موسی نیز واسطه بود و خدمات زیاده کرد و باین طریق محمد  
بن علی را از حبس خلاص کردند و باز دوستان و پسر خوانده آن مشغول اجرای قصد  
خود بودند در این ضمن هشتم مرد و پسر بن محمد بن عبد الملک خلیفه شد اما او  
فاش و فیکش بود یکی از علماش در نیرینا داشتند او را قتل رسانید و جای او  
را گرفت و در این وقت در اکثر محاکم اسلام فتنه و آشوب بود از جمله مروان  
بن محمد بن مروان در حدود بصره خلافت را خبط کند در این ضمن نیرینا مرد و  
برادرش ابراهیم خلیفه شد مروان بالشکریا نزدیک دمشق رفت و ابراهیم  
سپه سالار این شهر را مأمور کرد برای جلوگیری او این هر دو سرداران قتل بودند  
مروان شش برود داخل دمشق شده خلافت را خبط کرد و چندین شهرش  
و عساکر بزرگ و کوچک را در ابتدای امر او واقع شده بود وضع کرد و مدعیان خود  
را مغلوب کرد آن خوانده بنی عباس مخصوص ابو مسلم در خراسان کار را پیش  
برده بودند طرفداران بسیار برای بنی عباس فراهم کردند عاقبت ابو مسلم در نزد  
مرد طغیان را ظاهر کرد و در تفرقه محمد بن علی خلافت کرده ابو مسلم برای پسر او  
ابراهیم کار میکرد و مرور استخفاف شد و نصیر سوار را در جانب بنی امیه در مرد  
حکومت

حکومت داشت پروان کرد و لشکر بجانب عراق فرستاد مروان ابراهیم  
قتل رسانید بر دست ابراهیم قتل مقام او شد و بخراسان رفت در ۱۴۷  
انظار خلافت نمود و شارب بنی عباس را در بصره رسانید بود بریا کرد در این ضمن  
لشکر بنی عباس نزدیک فرات رسید و در جنگی بر لشکر بنی امیه فتنه کردند مروان  
برای دفع فتنه و بخراسان نمود در حدود این محاکم ماقبل بنی عباس جنگ  
کرد ولی با وجود کفایت و شجاعت مغلوب شد و پسر او را قتل کرد و در حدود  
بصره قتل رسید و دولت بنی امیه منقرض گردید بعد از آنکه نو سال خلافت کرده  
بنابر این اول خلیفه بنی عباس ابو العباس است و عقب به نفع پیاشد و  
مروان به آخرین خلفای بنی امیه است عقب بخار پیاشد

خلفای عباسی

مفتاح و بنی عباس چون تسلط یافتند بنی امیه را کذا شد  
در این امر سابقه و قیامت و سیرجی را بخرج دادند و خلاصه اینست که بنی امیه را  
قتل رسانیدند و فقط حدودی باقی ماند و از آنجا که نفر موسوم به الحسن بن  
باوقا فسرار کرد و بعد از خود را با سنانا رسانید و در آنجا سلطنت جداگانه ترتیب  
داد بادی عوده بر قتل تمام بنی امیه عاتقان مقابر خلفای اموی را هم غنیمت  
کرده استخوانهای آنها را سوزانیدند و خاکت آنها را پاشید و اندک فقط عسکری بن  
عبد العزیز را در این کار مستثنی نمودند

بعضی شود شما و همیانها در زمان خلافت مفتاح واقع شد بنی عباس آنها را رفع  
نمودند و در انبوه و نیز بر جمعی زیاده کردند پس از آن ابو العباس محاکم  
خود را میان خویشان و نزدیکان خود تقسیم کرد و حکومت آنجا که را بایشان  
سپرد از جمله خراسان و چین و دولت مدی را به بعضی جن گشتند را با ابو مسلم  
مفتاح بعد از چهار سال خلافت در بصره محلی بود که کثرت داشت  
برادر مفتاح ابو جعفر عقب منصور بنی عباسی او خلیفه شد عثم او عدالت مدعی خلافت  
گردید منصور ابو مسلم را مأمور دفع او کرد جنگی سخت واقع شد ابو مسلم غلبه کرد و  
منصور از این بابت آسوده شد اما از خود ابو مسلم خائف بود مخصوصا بر او را  
حاکم شام کرد و او نرفت و حکومت خراسان را ترجیح داد و این ناخوشی بیشتر  
منصور را بر بختد ابو مسلم را طعنه و از راه ترور او را قتل رسانید  
در زمان منصور فتنه های متعدده در آسیا و افریقا ظاهر شد و منصور آنها را رفع کرد  
واقع مست سلطنت او بنای شهر بغداد بود و از آنجا که قرار داد دیگران  
در زمان او سپانیا از دست بنی عباس پروان رفت بنی عبد الرحمن اموی  
در افریقا توارری بود نیز گان اسپانیا چون با محمد بن قاسم مبارزه کردند او را  
طعنه بر خود سلطان کردند و او شهر قرطبه را پایتخت قرار داد در ۱۴۰  
منصور مرد شجاع و کانی بود آقا بسیار خصم چنانکه معروف به دو ایتی و دانگی  
پاشد بر منصور محمدی بعد از او خلیفه شد و او بر عکس پدرش بود و کرم بود  
چون

چون کرده بود بواسطه شست و جلال و احالی و انعام و انفسری در آن سفر  
کرد معروف است در همین مسافرت چون دید راه کنه دور و دراز و طی آن  
برای حاج صعب پاشد سمر راه کار و انوار ساخت و چاهها کند و واقع  
مقنع در زمان او بود او مدعی بوده خداوند و او حول کرده چنانکه در  
زوج و ابو مسلم حول نموده جمعی دور و از کوفه و در خراسان بنای  
و تاز و غار تگری گذاشتند خلیفه لشکر بدفع او فرستادند و خوردند شد قنق  
در قلع محصور گردید چون دید گرفتار خواهد شد گان خود را مسرم کرد و قلع را  
انگس زد در زمان محمدی قرقعیای متعدد بر سر کرده است مهدی خدیجه  
با دولت روم جنگ کرد و غلبه نمود مخصوصا در قلع و لشکر او تا نزدیک  
قنقنه رسید و ایران مکر روم محصور شد بنیاد بزر دینار خرج رسانیدند  
و قنقنه و غیره نیز نمود بعد از محمدی بر بنی عباس ها دی خلیفه شد ولی پروان  
در گذشت و در علت ترک او اعتقاد کرده اند بعضی میگویند مادرش  
خیزان او را کشت بهر حال بعد از او برادرش هارون الرشید خلیفه  
شد و او چون بخت رسیدگی بن خالین بر یکت را وزارت برداشت  
بریکت ایرانی بود و در زمان بنی امیه بدین رفته سلطان شده بود و او را  
کفایت بخرج داده طرف توجه شده بودند چنانکه پسرش خالد وزیر نافع شد  
و در نزد منصور هم اعتبار داشت و مهدی تربیت پسر خود هارون را

بهیچ بن خاله و گذار کرده بود و در جنگ ثانی هر چون دندان پدش با دست  
 روم کرده و پیش رفتن حاصل نموده یکی با او همراه بود و با سعادت میکرد  
 تا اینکه هسرون خیفه شد و او را زیر خود قرار داده او و دو سر خود را در دست  
 را هم بر سر کار آورد و هر چه با کمال کفایت و درایت امور مملکت را اداره  
 نمودند چنانکه کار دانی و خصوصاً بزرگواری و جود و سخای ایشان ضرب المثلست  
 از وقایع زمان هر چون الرشید این بود یکی این عبدالله از او حضرت امام  
 حسن در دم ادعای خلافت کرد ماریون ثوئی سرداری فضل نامور دفع  
 نمود فضل حسن کفایت خود بدین محاربه یکی از جانب خیفه مطلق نموده رضی  
 کرد به بغداد آورد ولی بعد از این که رستم نمودند و ماریون حکم قتل او را دادند  
 دیگر از قباح اعمال ماریون الرشید این بود در حق حضرت امام موسی کاظم  
 سوء ظن پیدا کرد و آن حضرت را از دینیه به بغداد آورد و مسموم نمود از این اعمال  
 گذشته زمان ماریون الرشید بهترین اوقات خلافت نبی عباس است  
 این خیفه کمرباروم زود خورد نمود در آسیای بغیر تاخت و تازان نمود تا به  
 نزدیک قطنیه رسید و بجایهای ماریون الرشید ابتدا با کله ایران بود بعد با  
 بر آتش سوزانده و در میان آنها فقره گوید و همراه بر ایشان  
 غلبه کرد و ایشان را مجبور بدادن خراج نمود در زمان ماریون قبیل خزرج را دست  
 محک کردند ماریون ایشان را خراج کرد نیز در زمان او یکی از علویین موسوم بود که

که مغرب رفته بودند مردم انولیت اعتبار یافته در آنجا تسلط پیدا کرده بود  
 ماریون او را بدین ملک نمود آن مردم مغرب پیر ادیس را با مانت و سلطنت  
 برداشته و ادیس مملکت مغرب را از نبی عباس قترع نمودند مملکت افریقا  
 هم در زمان ماریون حکومت صلح پیدا کرد آن در آن زمان از تحت  
 حمایت ماریون خارج شد با نبی در آن سر قافله ثانی بروز کرده بود و خلفای  
 نبی عباس آن فتنه را خوابانیدند یکی از فتنی که در انصور و نبی عباس  
 خدمت کرده بود الا غلبه نداشت ماریون او را حاکم افریقا نمود و بعد از  
 او هم حکومت انولیت را به پدش و گذار کرد و حکومت افریقا را به خانواده  
 نبی اعلیٰ سرودن شد و این امر باعث ترقی و آبادی و آسودگی  
 مردم آن ناحیه گردید

ماریون الرشید نفس و کمال و ادب را بسیار دوست داشت و آل  
 فضل و کمال را احسان و احترام و احسان و انعام میکرد و این خیفه بزرگ با  
 شار لانی پادشاه بزرگ فرانک معاصر بود و آن پادشاه نزد این خیفه  
 بغیر فرستاده باو اظهار محبت نمود و خواهش کرد زوار میسی را به بیت کو  
 المقدس میروند حمایت کند ماریون بغیر شار لانی و خواهش او را پذیرفت و  
 برای او پادشاه را از جمله یکت زنجیر فیلیک خیمه ابریشمی و بعضی  
 عطریات و یک ساعت آبی بود

از اعمال عجیب ماریون الرشید این بود که آل برکت را بعد از آنکه خفه مال  
 باو خدمت کردند و مملکت او را تقاطع کرد و اداره نمود و جز او متبها وجه  
 قدرت و اعتبار و عزت رسیده بودند که مرتبه مغرب نمود بعضی از فضل رسانید  
 و باقی را نزدان انداخت و همه آن خلعت بدستی معلوم نیست موزین خبرهای  
 مختلف گفته وای بعضی گفته اند اعتبار و شهرت ایشان بسبب خیال و شک  
 ماریون شده ولی از این بزرگتر باقی باید داشته باشد  
 چون خراسان بعضی اقبات پیدا کرده بود ماریون بجهت امنیت و انتظام آن  
 ولایت حاکم خراسان شد در این سفر در شهر طوس وفات کرد و او را خسر  
 مانده دویم شهری

ماریون چندین بار داشت پیر که از زبیده زنی اصلی او بود محمد قبیله  
 امین بود جانشین و تدبیر و جیت ماریون سردارش مامون  
 بیایست حاکم خراسان و بعد امین باشد آن بعد از خدی امین به حرکت  
 وزیر خود فضل بن رستم مامون را از ولایت خلع نموده و پیر پنج ساله خود  
 موسی را به مطلق باقی تقبیر داده بود و بعد قرار داد آن امین بی کفایت و  
 عیاش بود و مجلس مامون کافی و دانا و محبوب رعایا و چون از خود اطمینان  
 داشت مدعی خلافت شد و برادر تبه حرب دیدند لشکریان ایشان در روی  
 جنگ کردند سردار مامون را طاهر نام داشت غلبه کرد و او عقب به ذوالحجین  
 پدش

میباشد بعد از آن اتباع مامون همواره مشغول کردند ولی امین عیاشی و سر  
 خود باقی بود و سر داران و اتباع او هم با یکدیگر تفریق داشتند و خلافت  
 میکردند تا اینکه تمام بدو تکیه مامون نمودند و ظاهر بغداد را محاصره کرد و تصرف  
 شد و چون امین بیخاست تسلیم سردار دیگر از سرداران مامون شود  
 ظاهر او را دستگیر نموده قتل رسانید و سرش را برای مامون بخراسان فرستاد  
 امین قریب بخمال خوفی بدون شرافت نموده بود مامون بعد از آنکه خلافت  
 رسید باز در خراسان ماند و فضل بن سهل را به اصفه ایرانی بود و وزیر  
 خود قرار داد و او مردی کاف و بزرگ بوده برادر اوصحن بن سهل تو  
 تیر در خدمت مامون اعتبار یافته حاکم عراق و بسیاری از ولایات شد  
 در اول خلافت مامون خویش باز به حرکت افتادند و خواهر پاکر زن مامون  
 برای اینکه ایشان را آرام کند حضرت امام رضا علیه السلام را و بعد از قرار  
 داد بعضی را عقده امنست در آنکار فقط از روی مصلحت بوده نه از روی  
 بعضی که نیکند مامون حقیقتاً حضرت راستی خلافت میدانست و خواست  
 احقاق کند و در اینکه مامون بنی و اولاد او اخص داشت حرفی نیست  
 بر حال فضل بن سهل نیز در آنکار دخالت نموده داشته چنانکه بعضی آنکار  
 نقطه خجده رای فضل میداند در صورت نبی عباس از این امر بجهت و برادر  
 نور دیده و ابراهیم بن مهدی را در بغداد خیفه کردند مامون چون این شنید



از هر دو عازم بغداد شد در بین راه فضل بن سهل بمکه او گشته شد و در پیش  
حضرت امام رضا علیه السلام رحلت فرموده و رای اغلب ائمت است حضرت برای  
نامون مسموم گردید با خطری غاصه رفع شد و نامون بخدا و رفت طاهر و این  
بسیار معتبر و طرفه خط شده بود نامور حکومت خراسان شده و در آنجا از  
اطاعت خلیفه خارج کرد و نامون اسباب مسموم شدن او را فراموش نمود  
ولی اولاد طاهر بعد از او در خراسان حکومت مروی یافتند و این امر  
تجسبه نه با چه شرقی و افضل خراسان از آن گشت خلفا بود نامون کریم و بزرگ  
و عادل و حلیم بوده هر چند حضرت رضا علیه السلام را تشدید کرد ولی با عین هر  
بود و حکم حق معاویه و قضایست علی و حقوق بودن قرآن را داد و از خصایص بخت  
نامون پس در غیبت او بجم و ادب بود و شیوع و در اوج علم حکمت در نزد  
عرب و کتب مسکین توسط او شد کتب علمی یونان و ایران را و داشت بلی  
ترجمه کردند انجمنای علمی شکل داد و عمارت را از هر کیش و طایفه بود و در  
و محترم میداشت حتی برای خطبه شریف از قضای قطنیه میخواست نزد خود  
با امیر طبرستان بخت کرد

بعد از نامون برادرش متهم به خلیفه شد و در دوره او عمارت بر بعضی شهرها  
حاکم کرد و اقله قابل اندکری در دارد بنای شهر سامره است و تشکیل لشکر  
ترک از اسرای ترکستان بجهت محافظت خود و ابتدا اسباب خدمت مردم و در

اسباب

اسباب نعمت و ضعف خفا شده است و دیگر حاکم ماروم در اکثر حاکمان  
غالب بود و عموماً راه از جادو مقبره ماروم بود گرفته خراب کرد و دیگر که شخصی  
موسوم به باکشت خرم دین در زمان نامون در آذربایجان مذهب  
جدیدی ابداع کرده یا غی شده بود از عهده او بر نیامده بودند در زمان مقتدر  
گرفتار و متوکل شد این خلیفه شجاع و سخنی آقا علم و جابر و جابر بود

جانشین او و اثنی پانزده واقعه قابل اندکری دارد و بعد از او متوکل خلیفه  
و او معروفست بواسطه عداوت با علی و اولاد او و موجب آن مقبره حضرت  
سید الشهدا علیه السلام را خراب کرد و بدین طریق و ظلم و افعال قبیحه او مشهور شد  
عاقبت لشکریان ترک متوکل و وزیرش قتیچ بن خاقان را قتل رسانیدند

بعد از متوکل خلفای بنی عباسی مقبره لشکر ترک و ائمت دست ایشان بودند و  
بعضی اینکه وجود خفا مانی بن ترکمان شد آنها را مغول بکشد و با مارا و اثنی  
و حسن ایشان میر و افسند بن ایران دولت عباسی بنای خلیفه گذاشت و  
از اعتبار افتاد و از هر گوشه نغمه بر طاعت و مکرش می شنید کرد از نیمه ماه سیم  
آن دولت بنای تجزیه را گذاشت بلستان و جرجان بدست می آمد از اولاد ام  
حسن یعنی حسن بن زید مقرب با داعی کبیر از تصرف خفا خارج شد تا قسم  
شرقی و جنوبی ایران بواسطه تاخت و تازای یعقوب بن بیت صفاری از دست  
خلفا بیرون رفت در سر احمد بن طولون از بندگان نامون در حاکم آن گشت

دعوی استقلال کرد و پیش برد و در اوایل ماه چهارم تا صفر دولت و سیف الدوله  
در موس و خیر و سوریه استقلال پیدا کردند و مسئله آل حماد را تشکیل دادند  
مرداویج در ایران سلسله آل زیار را بر پا کردند و در افریقا عبید الله از اولاد ابو  
حضرت امام جعفر صادق بنی اغلب را مغلوب کرده دعوی محمدویت نمود و  
خفاقت و لقب امیر المومنین اختیار کرده مؤسس سلسله فاطمین شد و در  
تصرف و تسلط یافتند و از مصائب آن دوره فتنه قرا صطبه بود و اینطایفه  
اشترک اموال و نوال را مابین خود محسول داشتند و از تحت قوانین و شریعت  
خارج بودند و فساد کردند شهر که گرفته قتل و غارت نموده حجره را سود را گند  
در تمام اسباب نعمت مردم مخصوص نجات بودند آقا خلفای بنی عباسی در بغداد زندگانی و  
خفاقی بدلت و شکست و پیرانی و افساس می کردند علی الخصوص بعد از آنکه تمام  
امور را اداره کرد به بعضی از بزرگان ترک یا فارس و یا بنات لقب امیر الامرا دادند  
در واقع از برای خفاقت نه قضای باقی مانده شرافتی حاکم ایشان بدست سعدی  
مختصه آل حمدانی و بنی خاشیه و سامانیان و آل بویه و غزنویان و سجوقیان و بسجاری  
و دیگر افتاد و در قیامی برگشته و حاکم بنی عباسی تجزیه شده در واقع از تمام سیم تاریخ  
حاکم اسمی کلی با تاریخ خلفا میبایست و دارد بجا و انری برای الطوع  
از احوال حاکم اسمی بایستی احوال دول و سلسله ای

فصل در حاکم مملکت اسمی ظهور نموده پرداخت

فهرست اسمی خلفای بنی امیه سال یکصد و  
وفات و وقایع عمده سلطنت ایشان

ردیف	اسامی	وقایع عمده	سال هجری	سال شمسی
۱	معاویه بن ابی سفیان	جنگ صفین با امیر المومنین حمزه و اسیر کردن ۶۰ هزار نفر	۶۰	۶۰
۲	یزید بن معاویه	خفاقت سید الشهدا را تشدید کرد و بدین راه غارت نمود و بهنگام اقرار کعبه پرداخت	۶۰	۶۴
۳	معاویه بن زید	از خفاقت استعفا کرد	۶۳	۶۳
۴	معاویه بن ابی سفیان	از خفاقت استعفا کرد	۶۴	۶۵
۵	عبد الملک بن مروان	ابو عبیده ثقفی بخونخواهی خفاقت میبخت و بعد از آن خفاقت معاویه بن زید بنی عباسی شد حاج بن و صف ثقفی حکومت عراق یافت و عکرمه الملک در مشرق قوا قواحت کردند و با دولت دوم بنحیدند	۶۵	۸۶
۶	ولید بن عبد الملک	حکایت کشنده بود جامع دمشق را ساخت و در ترکستان و اسپانیا و سند و غیره قواحت کرد	۸۶	۹۶
۷	سیدان بن عبد الملک	در عهد او ترکان و طبرستان فتح شد معروف به بزرگو	۹۶	۹۹
۸	عسکرن بن عبد الفزیز	سیریه را شوال داشت و بعد از آن معروف به بدل و بن مروان بنی عباسی شد	۹۹	۱۰۱
۹	یزید بن عبد الملک		۱۰۱	۱۰۵

عده	اسامی	وقایع عمده	لیکوس	وفات
۱۰	هشام بن عبدالملک	زیدن علی بن الحسین بدعت برخواست و شیعیه شاه عبدالرحمن والی اسپانیا در عهد هشام از شارل مارتن پادشاه فرانسه شکست خورد و فریفت و بنیام عرب از آن طرف شوق گشت	۱۰۵	۱۲۵
۱۱	ولید بن یزید بن عبدالملک	ابتدای تزل دولت صفوی امری	۱۲۵	۱۲۶
۱۲	یزید بن ولید		۱۲۶	۱۲۶
۱۳	ابراهم بن ولید		۱۲۶	۱۲۶
۱۴			۱۲۷	۱۴۲





